

خلقی طور صفات واسما فهمید
از وحدت و کثرت، انجمنها فهمید
آن مصطلحات مبتذل گشت کهن
آنگون باید معانی ما فهمید

احوال و آثار بیدل همچون کلافی است پیچیده. این پیچیدگی هم لفظی است، هم معنوی عرفانی که بیدل ترسیم می‌کند یا به بیانی دیگر «اشراق فلسفی» بیدل با مبانی و مفاهیم عرفان مولوی و عطار و دیگر عرفای شاعر به خلاف آنها که تصور می‌کنند تفاوت است، تفاوتی ندارد. مبانی همان مبانی است. این قدر هست که بیدل با بینش نقد گونه خویش آن مبانی را طرح کرده است، مسئله صراحت در نقد این مبانی از دیگر مواردی است که بینش عرفانی بیدل را منحصر به فرد نمایش می‌دهد. گره زدن مبانی عرفان اسلامی با حکمت برهمنان نیز از دیگر نمونه‌هایی است که عرفان بیدل را «عرفان تازه» نشان می‌دهد همچنین است بینش فلسفی بیدل در شعر. بی‌انصافی است اگر

قرار باشد تازگیهای عرفان و اندیشه بیدل را ندیده بگیریم ولی انصاف هم نیست که بیدل را تافته‌ای جنا یافته تصور کنیم. عرفان بیدل پندم زننده و کاربردی است. عرفان مولوی هم! عطار هم!

اما عرفان بیدل با توجه به صراحت در «تالیست» از جنبه کاربردی بیشتری برخوردار می‌گردد نمونه‌اش حضور هر دو نوع حماسه عینی و ذهنی در شعر بیدل به صراحت تمام است. این موارد و نمونه‌ها گاه بیدل را متناقض جلوه می‌دهند و گاه لفاظا!

در صورتی که هرگز اینگونه نیست! اگر شناختی کامل و روشن از بیدل داشته باشیم در خواهیم یافت که چگونه مبانی عرفان و اندیشه و ظهور کمالات انسانی و هنری در جای جای آثار بیدل جلوه‌گری می‌کند. بدون دریافت صحیح و روشن اندیشه‌های بیدل و ارتباط آن با مبانی صرف عرفان و حکمت از بیدل تصویری سالم در ذهن خواننده وجود نخواهد داشت. فقط به لفظ و صور خیال در شعر بیدل پرداختن، دامن زدن به گمنامی

اوست! همچنانکه فقط به معنی و اندیشه بیدل متوجه بودن به نوعی او را در فراموشخانه ادبیات و اندیشه نگاه داشتن است هر دو مورد منجر به ظهور یک بیدلیسم منفی است و خارج از اعتدال. احوال و آثار بیدل همچنانکه گذشت بسیار متنوع و چشمگیر است. کلافی است پیچیده خواننده نمی‌داند برای آشنایی با او از کجا شروع کند؟ از کجا آغاز کند که بتواند تصویری منسجم از بیدل داشته باشد؟ اینگونه به نظر می‌رسد که سرنخهایی از این کلاف پیچیده و پوشیده را در رباعیات بیدل می‌توان سراغ کرد. کلیات بیدل مفصلی است که مجمل آن را به گونه‌ای روشن می‌توان در رباعیات یافت. دکتر شفیمی معتقد است که برای آشنایی با بیدل بهتر است از رباعیات او شروع کرد چرا که «در غالب این رباعیها برای مجنوب شدن در هنر بیدل دریچه‌هایی وجود دارد.» (۱) نظریات بیدل در خصوص وجود و عدم، کثرت و وحدت، تواضع و سرکشی، آزادی و اسیری هنر و ادب، تشبیه و تنزیه و تمام موجهایی که اقیانوس

رباعیات بیدل

سگوی پرتاب

مرتضی امیری اسفندگه



اندیشه بیدل را متلاطم کرده است به ظرافت و شرافتی در خور و بایسته و بسیار ظریف و موزن در رباعیات او متجلی است. رباعیات بیدل «پیرنگی» است دقیق از یک طرح عمیق سرشار از شگفتی و اعجاز. سرودن شعر در قالب رباعی برای بیدل از سر تفنن و تفریح نبوده است. و بیدل هرگز با این قالب شعری قالبی که گویا برای ثبت لحظات گذرای شاعر (۲) بهترین قالب است گذرا و سطحی برخورد نکرده است. بسیاری از شاعران قصیده سرا و غزلسرای که در غزلها و قصیده‌هایشان مسائلی را مطرح کرده‌اند عمیق و همین شاعران هنگامی که با قالب رباعی مواجه شده‌اند از آنهمه جدیت و تهاجم دست کشیده‌اند و مطالب روزمره و طبق معمول‌های گذرا را ثبت کرده‌اند طبق معمولهایی که «حالی» پیش نیست.

بیدل در رباعیاتش به طرح مطالبی می‌پردازد که عمری با آن زیسته و آن را کالوده است. مطالبی که عمری است بشر آن را می‌کاود تا بزید. بیدل به تعبیر خودش «هر رمز ازل» لباس موزونی پوشانده است. (۳) شاید برای آشنایی با حافظ و مولوی و دیگر زندگان عالم ادب و اندیشه مطالعه رباعیات آنها راهگشا نباشد اما این مورد در باب بیدل جدی است. بیدل اوج و فرودی سهمگین دارد. او به قول یاسکال (۴) در مرکز دو «هی‌نهایت» است. گاه به غایت آرام و سطحی است و گاه بی‌نهایت طوفانی و شططی، جاذبه و دافعه‌های اندیشه و شعر بیدل چنان گسترده و عمیق است که بدون دریافت صحیح آنها نمی‌تواند احساس نامردگی و ملال دست

گواهی رباعیات بیدل بی‌شک آرزوی است برای آنکه شعر و دیرین یک زمین جهان را در برآورد. برای عصر این جاذبه‌ها و دافعه‌ها بیدل را در نظر داشت که کلیات بیدل که در این کتاب است. صلاح این است که در این طبقه‌بندی آثار بیدل، رباعیات او را در چهارم قرار می‌دهد. (۵) عبدالله گلشن دوست بیدل وقتی گفته بود که فضای رباعی حق مخصوص بیدل است (۶) این سخن را می‌توانیم که ممکن است به لحاظ بیدل و نظر بیدل از آرزوی هنری خود در نظر بگیریم و بگوییم که بیدل در این هنری آنها را نمی‌توان به نظر که دید. (۷) شیخ عبدالله گلشن گذشته از کیفیت رباعیات بیدل به کمیت آنها نیز نظر داشته است. گویا نخستین شعر بیدل هم یک رباعی بوده است که در خردسالی سروده است. دکتر عبدالقنی معتقد است رباعی، قالب شعر، مور پسند، متصوفین است، چرا که «تمرینات ریاضت» و انضباط اخلاقی وقت و حال آنها را به خود

● فقط به لفظ و صورت خیال در شعر بیدل پرداختن تا من زدن به گمنامی اوست! هم‌زمانکه فقط به معنی و اندیشه بیدل متوجه بودن به نوعی از راه فراموشی‌ها و ادبیات و اندیشه نگاه دانستن است هر دو مورد منجر به ظهور یک بیدلیسم منفی است

معطوف می‌داشته است. (۸) این مورد کمابیش می‌تواند در مورد ابن سینا و خیام صادق باشد ولی در خصوص بیدل چندان صحیح نیست. نه تنها بیدل که مولوی و عطار هم ولی باز بیدل بیشتر از آنها. چرا که اصلاً بیدل یک شاعر عارف است نه یک عارف شاعر، و بهتر از این سخن اینکه او شاعر شاعر و عارف عارف است. این مطلب که رباعی قالبی است مورد پسند صوفیان درست به نظر می‌رسد اما نه به آن دلیل که به جهت پرداختن با ریاضتی‌های سلوکی نیاز به قالبی موزن چون رباعی داشته‌اند! اگر چنین بود می‌توانستند به روش موزن‌تر متوسل شوند مثل «فرد» و از آنهم موزن‌تر «یک مصراع» و باز از آنهم موزن‌تر! خاموشی. از این گذشته رباعی یک قالب موزن نیست «تکنیک» رباعی در بسیاری موارد بسیار دشوارتر از دیگر قالب‌های فراخ شعر فارسی فراچنگ می‌آید.

این که اکثر رباعیات بیدل به لحاظ دارا بودن تناسب و فرم موفق یک رباعی، یک دست و زبانی است و گاه عمیقاً ابتکاری خود نشاندن این موضوع است که بیدل فقط به علت سرافه‌جویی در وقت و اوقات آنهم به طبع تمرین‌های سلوکی به چنین قالبی پناه برآورد است بکنیم. از اینکه اشعار بیدل تا حدی برتر بوده است و تقریباً هر شعر بیدل در هر دوره است. رباعیات بیدل همگونی برابری است. تقریباً تمام نظریات بیدل در رباعیات او متجلی است. اما کسی که بیدل را رباعیات بیدل به آن می‌داند باید این بتواند دیگر آرزوی را محسوس کند سخن بیدل در مورد این مورد در دیگر آثار بیدل نیست. اگر حساس بسیار دشوار است. شاید بیدل قالب رباعی را به جهت ایجاد همین آمادگی در خوانندگان شعر می‌انتخاب کرده باشد! این مورد اگر هم منطقی نباشد از آن مورد که بیدل به جهت پرداختن به تمرین ریاضت به قالب موزن رباعی پناه برده است کمابیش روشن‌تر و واقعی‌تر به نظر می‌رسد. آنهم با آنهمه وسواس و دقتی که بیدل در حفظ آثار خویش داشته است. چنانکه کلیات خویش را قبل از مرگ با جواهرات و

سنگهای قیمتی وزن کرده صدفه داد و به درگاه خاندان التاج نمود تا آنها را محافظت کند. (۹) اندیشه‌های فلسفی و فهم عرفانی بیدل به ظرافت تمام در رباعیات خلاصه شده است! رباعیات بیدل چه به لحاظ فرم و چه به لحاظ محتوی در شمار زیباترین رباعیات شعر فارسی است. پاره‌ای از رباعیات چنان جناب و بدیع و تازه است که گمان می‌کنی از «رباعیات امروز» است مصراع‌های پایانی رباعیات بیدل از تناسب و جاذبه‌های خاصی برخوردار است. به این مصراعها و بیتها توجه کنید

○ آینه آفتاب روشن کردیم
پل باش و تماشا می‌گذشتها کن
تا انسان گل نکرد خود را شناخت
آگه نشد از شکوه دریای خویش

و حال به این ابیات که بیت پایانی چند رباعی اوست دقت کنید:

نادیدنی وضع جهان بسپار است
این خواب به چشم کور می‌باید دیدنا
ایمن نیم از هجوم موهای سپید
این پنبه مرا به سوختن خواهد داد
موی پیری قتیله‌ها روشن کرد
با اینهمه شمع! راه من تاریک است

و این رباعی که یک کلمه قافیه است و مابقی ردیف.

تن می‌دانم لیک نمی‌دانم چیست
فن می‌دانم لیک نمی‌دانم چیست
اسرار تن و حقیقت عالم فن
من می‌دانم لیک نمی‌دانم چیست

از این دست رباعی پیش از این از کلماتی و جملی موزنی در دوده است. بیدل از بیدل دهلوی گویا تا حدی در جایی نقل شده است که با ایجاد روشی بیدل با رباعیات بیدل هر شعر دیگر اثر و اثر و اثر ملالان باشد. اینچنین ملالی نیست که بیدل را در هر زمان، هر وقت و مکانی رباعیات بیدل را هم معجزه‌های اندیشه بیدل را است. بیدل در کلام و شعر و در هر نوع دارد تضادها که هرگز تضادها و در نوع خود شیوه فانی است. بیدل در هر نوع گزایی است و ولی است برای رسیدن به اعتقالات همه و همه به روشی هر چه نامرکز در رباعیات بیدل جلوه‌گری می‌کند. بلاشکر فرزانه دکتر عبدالقنی در کتاب آرزوهای احوال و آثار بیدل درست گفته است آنجا که گفته است: «اگر از میان مجموعه عظیم رباعیات بیدل با در نظر گرفتن موضوعات مختلفی که در آنها بحث گردیده انتخاب مناسبی به عمل آید و یک کتاب زیبا ساخته شود اثری گرانبها

و بی مانند به جهان ادب تقدیم خواهد شد (۱۰) این مورد نکته بسیار شریف و خردمندانه است. همه آنچه که در رساله عرفان و محیط اعظم آمده است زاد رباغیات انهم معتدل تر و شاعرانه تر می توانید بیابید. بد نیست برای اثبات این موضوع اگر چه قصد اثبات هیچ موضوعی در این نوشتار نمونه‌هایی ذکر شود. به این رباعی دقت کنید:

با حرف میلا می زبان خود را
در دست سخن مبد عیان خود را
از موج زبان شهید اسرار سیرت
در کام اگر کشد زبان خود را (۱۱)

در کلمات بیبیل ما با احترام به خموشی و تأمل و پرهیزیم. خموشی و تأمل و پرهیز از «تکبر گفتگو» و «تفسیر در خویش دزدیدن» از جمله بیبیلی‌ها و ادبی عرفان است که در اندیشه بیبیل با استفاده از فرم و تکنیکی منحصر به فرد و با استفاده از تصویرهایی به غایت هنر پرورسیم شده است همین پیام را در کلام خموشی بیبیل اینگونه می‌یابید:

... شمع ما در فصل خاموشی بهار خیالند
و عیان لب کسوف پریشانی تمثال، موج تا
خوشی هر دو از بحر جلاسته چون زبان به کام
دزدیدیم دریا... (۱۲) و در مثنوی حیرت
پرانگیز «طلمس حیرت» اینچنین:

زبان ما می گشایی موج پیداست
اگر خاموش باشی جمله دریاست
خوشی در گزینان بحر ریز است
زبان آری اینجا موج خیز است
سخن هر که روی سزای ندارد
خموشی جز خود آوازی ندارد (۱۳)

مثنوی را نگاه ملاحظه اعظم این پیام را اینگونه بیان داشته است:

در این بحر پر کسوف ما و تو
زبانمانست چون موج در گفتگو
زهر موج پیداست شوردرگر
ولی جمله از شور خود بی خبر
به وقت خموشی نماید عیان
که در کام دریاست چندین زبان (۱۴)

و این بیت از یک غزل بیبیل که دقیقاً بیانگر همین مطلب است:

قطره‌ها از ضبط موج آینه‌دار گوهرند
تا شود روشن که سمی خلش بیبوده
نیست (۱۶)

وسعت تنهایی از امهات مبانی و مسائل عشق و عرفان است. بیبیل به عنوان یکی از بزرگترین روشن ضمیران عرصه فهم و عرفان از این سترگ دستمایه سیر و سلوک غافل نبوده است در رباعیاتی می‌گوید:

بیبیل اسرار کیریایی دریاب
رمز به حقیقت آشنایی دریاب

● رباعیات بیبیل «سکوی پرتاب» است. در تمام نظر ریاضت و در رباعیات او

● در رباعیات بیبیل با پند و اندرز به خموشی و تأمل و پرهیزیم. خموشی و تأمل و پرهیز از «تفسیر در خویش دزدیدن»

غافل ز خطی به علت صحبت خلق
یکدم تنها شو و خدایی دریاب (۱۷)

این مورد در رساله نکات چنین آمده است:

... به حسب وقوع اتفاق، موجی که سر از مخالفت امثال خود بیرون صدرازی می‌کشد گوهرش مسلم گردید و نظره‌ای که در تنهایی نشانخته اجزای جمعیت خود برمال حصر موجها سلطنت (۱۸)

مطلب نزدیکی حق به آدمی با تمام دوریها یکی از آشکارترین مواردی است که عرفان همواره از آن بهره داشته است. نکته جالبی در راه نیست مگر خود آدمی را به قول آن بزرگه از خود یکا قدر برافشاند و پرهیزد و هزاران هزار مفسران دیگر در این راه بر خواننده مشتاقی پیشه نیست.

بیبیل در تبیین این پیام رباعی جالبی دارد:

تا کی برسی مقام دلدار کجاست
وان شاهد نشود در کجاست
مژگان تو گر حسب نفس نتواند
در خانه افتاب دور جلاست (۱۹)

این موضوع در رساله نکات و نویندی از بندهای مختصی یکدست چنین با توجه تکرار شده است.

عالم زحقیقت نمایان
کو دست هزار پرده سامان
ای غفل کارگاه امکان
در خانه آفتاب تابان

یلوان مژده بسته‌اند در نیست (۲۰)
بیبیل در رباعیات دیگر و همچنین غزلیات به این دوری و نزدیکی اشارات شریفی دارد و در رباعیاتی می‌گوید:

.... چون پرتو خورشید که بینی بر خاک
دوریم از لو بسکه به ما نزدیک است (۲۱)
و در غزلیات هم:

پرتو خورشید جز بر خاک نتوان یافتن
یک زمین و آسمان از اصل خود دوریم
ما (۲۲)

مورد تنهایی را پیش از این بحث کردیم.

اما «عزالت» نیز از دیگر شگردهای مهم سلوکی است بیبیل علاوه بر توصیه‌هایی در باب خلوت گزیدن و چون زبان خلوتی یافتن با سید معنیها کردن رباعی بسیار منتضی در باب نقد خلوت گزینی و عزالت دارد. این از شگردهای خاص اندیشه بیبیل است که همواره مهیترین مبانی اندیشه و عرفان را نقد کرده است. این نقدها علاوه بر روشن کردن مفهومی‌ها و بر ملا کردن «تیرنگهای معنی» و جدا کردن امور متشابه از هم نشان‌دهنده نومی بینش اربابلیستی» از بیبیل است. بیبیل به راستی یک علاوه نگاه است. به جرأت می‌توان گفت که هیچ عرفانی به اندازه بیبیل تا این درجه به نقد معنایی فهم و عرفان اسرار نداشته است. در این معنایی نیز به نقد عزالت نیز پرداخته است تا اینکه در از عرفانی فرق نگارد.

گر عظمت را در اصلاح است
تعمیر در این مرحله‌ها مصباح است
بی فاصله سلوک عزالت مگزین
مخالف خاطر کشتی بی ملاح است (۲۳)

همین همین در رساله نکات چنین مطرح می‌شود:

در عالم کثرت آثار به ساز نوا برداختن
سر راه فرسوده تحقیق در باختن است اگر
چراغ بینش قابلیت نوری دارد جز در اینجهن
مغروب تابان آفتاب خیال از تجلی کلماتی
چشم نبویش و در حضور ایلا کرشمه خیال
به کسب حرمان نکوشی. (۲۴)

این نکته نیز گوشه چشمی به این مطلب است: مقصود از سر گریزان به فکر تحقیق خود لفتان است نه از سر گریزهای بی حسی در دسر زانو وطن و سلطنتی تأمل به کنه معنی و ارسیلند است نه شیوه مرقان پرهیز بینش پاشیدن (۲۵)

در جای دیگر با طنزی بی‌دلاته مرثاضان عزالت گزین خلوت پرستی را که عزلتشان چین دکان شیخی است و دوری از فعالیت و تلاش نقد می‌کند. در باب ریاضت کشی میرزا قلندر مطرح می‌کند که لو:

با این همه مشق خودشکنی ساعتی چون
موج از تردد نمی‌آسود و به آیین آفتاب سواری
جهان تازش دائمی بود به خلاف مرثاضان
این عصر که اکثر چون زنان تازه زاییده هست
به خلوت پرستی می‌گمارند و پرورش نتیجه
آمال، چله تزویر در خانه برمی‌آرند. (۲۶) در
همین راسته آن هنگام که وحدت و کثرت را
نقد می‌کند و تیرنگهای احتمالی آنها را گوشزد
می‌نماید در یک رباعی با جرأتی معنوی
می‌گوید:

وحدت هر چند خلوت اسراری است
چون وانگرد عالم بیکاری است
من واله کترتم که دلدار مرا

با من سودای کوچه و بازاری است (۲۷)
این همان مطلب است که:

در عالم کثرت آثار به سوز و آرزو پختن
سودای فریبست تحقیق در باطن است فقط
با کمال بیانی خاص این مطالب و توجه
بر کمال معنوی این مانی بر زبان دریافت
که بیاید منتظر سخن نگفت است اگر
می گوید من و آله کثرت و هم می گوید
بیدل شو و کیفیت وحدت می آید
چون آیند رفت شخص و سلسله یکی
است

هر چه همین نقلها و سوز این پیش
عرفان را بیستی است که به سیمای بیدل
از من و تو می بخشد. این مطلب را ما
در جای دیگر فصل بحث کردیم که خواهد

آید. کثرت و کثرت چنانکه گذشت در
حقیقت فریب و طراحی سیمای روشن از
صفت و شهود است. بیدل آن هنگام که
کثرت را می شاهد در حقیقت می خواهد ارزش
شهود را نمایش دهد و هشدار دهد که می آید
کثرت و «عقرب» موهوم در ما کارگر
است. «تخیل» و «شهود» یکی از
کلیه ترین مفاهیم کاربردی عرفان بیدل
است او در یک رباعی می گوید:

بیدل گل نیست او که بویند او را
یا باغ و بهار و رنگ گویند او را
خود را در باب و پا به نامن در کش
بگنار «تخیل» چند که جویند او را (۲۸)
این مطلب در مثنوی عرفان تکرار
می شود:

بیدل گل نیست او که بویند او را
یا باغ و بهار و رنگ گویند او را (۲۹)
در «تخیل» و «شهود» که ریشه
است خطا گوید. توهم و تخیل یعنی در پی
مطلوب معلوم رفتن و شهود یعنی مطلوب
معلوم در دریافتن! ما نمی توانیم به «حقت حق»
دست یابیم چرا که از دسترس ما به دور است
و وسایل شناسایی ما کارایی لازم را برای این
دریافت ندارد. آنکه می پندارد حق را به تمام
دریافته است و همی بیش نیست تخیلی بیش
نیست! پس در پی آن «ذات بی نشان» رفتن
و مدعی شناسایی آن شدن خیریت است! اما
شناخت خویش منطقی تر و ممکن تر از شناخت
ذات حق است اگر چه:

توان تا قمر دریاها رسیدن
ولی نتوان به گنجه خود رسیدن
این یعنی شهود و پرهیز از تخیل، کثرت
و وحدت از این چشم انداز نقد شده است.
بیدل در یک رباعی می گوید:

افسون «تخیل» از «شهود» واداشت
گنم «اوی» که از نظر «این» هم رفت

● در عالم کثرت آثار به سوز

آرزو پختن سودای کوچه و بازاری
تحقیق در باطن است فقط
بیشتر بیانی خاص این مطالب و توجه
بر کمال معنوی این مانی بر زبان دریافت
که بیاید منتظر سخن نگفت است اگر
می گوید من و آله کثرت و هم می گوید
بیدل شو و کیفیت وحدت می آید
چون آیند رفت شخص و سلسله یکی
است

این مطلب عیناً در نکته‌ای از نکات بیدل
تکرار می شود آنجا که تأمل و عزلت را به نقد
می نشیند:

در این تماشاخانه به افسون تخیل
خواب بر طبیعت نباید گماشت و به فریب
تخیل نامن «شهود» از چنگ فریبست نباید
گذاشت (۳۰) بیدل در همین راستا از همین
دیدگاه هشدار می دهد که از وهم و تکرار به
صحت و طراحی خویش پرهیز
این زمین «حقت» «شهود» و «تخیل»
است

فکر «واجب» دلیل نادانی است
ظاهری بگردد از غم باطن
نتوان یافت آنچه از ممکن
تا تویی جستجوی او
بجز سوی خویش خویش رو
بهم بوحشت دو گل نمی بندد
در حقیقت تو نمی خندی (۳۱)

و در رباعیات نیز همین مطلب است که
چنین بیان می شود:

تا چند خوری فریب (عقرب موهوم)
هم صیغرت ما پیش و لایح این است
در ادامه «مبحث ظریف» «تخیل» و
«شهود» اندیشه بیدل لوح می گیرد چنان لوجی
که هر گونه امکانی را از بشر خاکی برای ترک
و شناسایی «او» باز می ستاند. این رباعی یعنی
خلع سلاح انسان در ادعای چنین درکی:
ای آنکه بیان اسم معمایی تو نیست
یکتا گفتن دلیل یکتای تو نیست
آغوش توهمی است کو عرش و چه دل؟
آنجا که تویی جای تو هم جای تو
نیست (۳۲)

و این رباعی هم:
جایی که خرد قابل گنجایی نیست
عرفان غیر از خیال سودایی نیست
ای غافل تحقیق! فضولی مفروش
یکتایی، عالم شناسایی نیست (۳۳)

ایبات زیر از مثنوی عرفان انتخاب شده
است. آیا در باب این مطلب شکفته شکفته از

این چگونه می توان سخن گفت:

از ادب بال ده عبارت را
به خاتم کن اشارت را
که به او هیچکس ندارد راه
خواه هو بر ترائی و عباد اللہ
تا کجا حرفت کنی با گویم
سخت دوریم تا کجا گویم
اوی «او» نازنین عبرت خوست
تا بدانجا که پیش خود هم اوست!
از من و تو به او دماغ چه رسد
«او» هم «او» نیست تا به «ما» چه رسد
(۳۴)

این است. از پرهیز از افسون تخیل و
رزم گویر به شهود یعنی حلقه اقبال «ممکن»
چنانچه خوشتر از خیال حوصله بحر پختن!
در غزلیات هم می گوید:

به نموسری ندارد گل باغ کبریا
نمایهای به رنگی که بگویمت کجایی؟
بکته جانب توجه اینکه با و مرد اینجه
میانی روشن عرفانی در دیوان بیدل انهم با
زبان و بیانی به غایت منسجم و متناسب
صحب است که اکثر متون عرفانی در شرح
میانی عرفان نهی از این شواهد است! شاید
که این نیز به قول بیدل از «مدعای سخن»
است!

شابهت‌های لفظی و معنوی شعر و نظم
بیدل با رباعیاتش فراوان است. به نمونه‌های
زیر دقت کنید:

... از صحبت این کوران بر کوران باش
تا از زحمت عصای بی تمیزی برهی و از الفت
این دود و غبار محافظت چشم لازم گیر تا
گریه بی دردی را آب زهری (۳۵)
و این بیت از یک رباعی:
رنج اصلاح جنگ کوران کنی
تا چشم ترا سر عصلی نرسند
در رباعیات می گوید:

چون گوهر اگر به ضبط خود پرداز
در دریا هم مقیم ساحل باشی
و در نثر می فرماید:
ارباب تحقیق را در دل دریا مقیم توهم
ساحل بودن خاک بر سر دانش کردن
است. (۳۶)

این موارد نیز به نوعی همان مورد افسون
تخیل و شهود است. علاوه بر تشابه این میانی
شیفته در رساله نکات و چهار عنصر و مثنویات
و رباعیات بیدل موارد دیگری نیز یافت می گردد
که رباعیات و غزلیات بیدل را در یک پله ترازو
قرار می دهد موارد مشابهی که نمونه‌های زیر
تتها حرفی است از آن هزاران:
رباعیات: آن رنگ خطا که رفت از دست
کجاست؟

غزلیات: از دست به هم سودنی این رنگ
حنا رفت.

رباعیات:

تعبیر فرمی که ز همتی بیاید
بی سنده زانکه ز تیر تو زباید
تقصیرت به منگنار نیامد دارد
در غم که همه مرگ از بوی آنان بیاورد
خواست

غزلیات:

خیال فرزندگر دردی بسته دلم
که غیر از غمگرمه غزالی منم
رباعیات
یاران به جانی که همه الله شهادت
بیاورد از من جز آنکه نتوانی شد

غزل:

عاشق بهیرت از غم منحل حاصل من فصل
گردد

چون ایستادی از جوی کاری که نتوانی

رباعیات:

چون ایستادی از جوی کاری که نتوانی
چون ایستادی از جوی کاری که نتوانی

غزلیات:

فلک از فلک می غلطید از شرم سرفرازی
اگر می بیند معراج زیا افتادن ما را

رباعیات:

آسوی فلک منم تا بولین ایمن زیست
بوی که همه ز سر منم در دوزیم.

غزلیات:

بوی که همه ز سر منم در دوزیم.
گر بخانه همین لب منم طوطی خرابه

رباعیات:

بعد حق و خلق تا قیامت باقی است
هشدار که هر کجا تو باشی او بوست

غزلیات:

چه ممکن است رود داغ بندگی ز جبین؟
فلک زمین شود و آدمی خدا نشود

رباعیات:

ای غافل تحقیق! فضولی مفروض
یکتایی عالم شناسایی نیست

غزلیات:

مشو محاسب غفلت به علم یکتایی
طاحه شمر دنت اینجا حساب معنود است

رباعیات:

● رباعیات بیدل مظلوم واقع

شده است و اصولاً تلاشهایی

که در همه جای و

شماره ۲۷ از مجله شعر و

شماره ۲۸ از مجله شعر و

شماره ۲۹ از مجله شعر و

شماره ۳۰ از مجله شعر و

شماره ۳۱ از مجله شعر و

شماره ۳۲ از مجله شعر و

شماره ۳۳ از مجله شعر و

شماره ۳۴ از مجله شعر و

شماره ۳۵ از مجله شعر و

شماره ۳۶ از مجله شعر و

شماره ۳۷ از مجله شعر و

شماره ۳۸ از مجله شعر و

شماره ۳۹ از مجله شعر و

شماره ۴۰ از مجله شعر و

شماره ۴۱ از مجله شعر و

شماره ۴۲ از مجله شعر و

شماره ۴۳ از مجله شعر و

شماره ۴۴ از مجله شعر و

شماره ۴۵ از مجله شعر و

شماره ۴۶ از مجله شعر و

شماره ۴۷ از مجله شعر و

شماره ۴۸ از مجله شعر و

شماره ۴۹ از مجله شعر و

شماره ۵۰ از مجله شعر و

شماره ۵۱ از مجله شعر و

شماره ۵۲ از مجله شعر و

شماره ۵۳ از مجله شعر و

شماره ۵۴ از مجله شعر و

شماره ۵۵ از مجله شعر و

شماره ۵۶ از مجله شعر و

شماره ۵۷ از مجله شعر و

شماره ۵۸ از مجله شعر و

شماره ۵۹ از مجله شعر و

شماره ۶۰ از مجله شعر و

شماره ۶۱ از مجله شعر و

شماره ۶۲ از مجله شعر و

شماره ۶۳ از مجله شعر و

شماره ۶۴ از مجله شعر و

شماره ۶۵ از مجله شعر و

شماره ۶۶ از مجله شعر و

شماره ۶۷ از مجله شعر و

شماره ۶۸ از مجله شعر و

شماره ۶۹ از مجله شعر و

شماره ۷۰ از مجله شعر و

شماره ۷۱ از مجله شعر و

شماره ۷۲ از مجله شعر و

شماره ۷۳ از مجله شعر و

شماره ۷۴ از مجله شعر و

شماره ۷۵ از مجله شعر و

زیسته است آنجا که می گوید:

با این همه جلوه کس ز ما آگه نیست

چون حق و خلق پر غم و غمگین

شماره ۱ از مجله شعر و

شماره ۲ از مجله شعر و

شماره ۳ از مجله شعر و

شماره ۴ از مجله شعر و

شماره ۵ از مجله شعر و

شماره ۶ از مجله شعر و

شماره ۷ از مجله شعر و

شماره ۸ از مجله شعر و

شماره ۹ از مجله شعر و

شماره ۱۰ از مجله شعر و

شماره ۱۱ از مجله شعر و

شماره ۱۲ از مجله شعر و

شماره ۱۳ از مجله شعر و

شماره ۱۴ از مجله شعر و

شماره ۱۵ از مجله شعر و

شماره ۱۶ از مجله شعر و

شماره ۱۷ از مجله شعر و

شماره ۱۸ از مجله شعر و

شماره ۱۹ از مجله شعر و

شماره ۲۰ از مجله شعر و

شماره ۲۱ از مجله شعر و

شماره ۲۲ از مجله شعر و

شماره ۲۳ از مجله شعر و

شماره ۲۴ از مجله شعر و

شماره ۲۵ از مجله شعر و

شماره ۲۶ از مجله شعر و

شماره ۲۷ از مجله شعر و

شماره ۲۸ از مجله شعر و

شماره ۲۹ از مجله شعر و

شماره ۳۰ از مجله شعر و

شماره ۳۱ از مجله شعر و

شماره ۳۲ از مجله شعر و

شماره ۳۳ از مجله شعر و

شماره ۳۴ از مجله شعر و

شماره ۳۵ از مجله شعر و

شماره ۳۶ از مجله شعر و

شماره ۳۷ از مجله شعر و

شماره ۳۸ از مجله شعر و

شماره ۳۹ از مجله شعر و

شماره ۴۰ از مجله شعر و

شماره ۴۱ از مجله شعر و

شماره ۴۲ از مجله شعر و

شماره ۴۳ از مجله شعر و

شماره ۴۴ از مجله شعر و

شماره ۴۵ از مجله شعر و

شماره ۴۶ از مجله شعر و

شماره ۴۷ از مجله شعر و

شماره ۴۸ از مجله شعر و

شماره ۴۹ از مجله شعر و

شماره ۵۰ از مجله شعر و